

ابوالفضل جلیلی در گفت‌وگو با «شرق»

الان دیگر باید عمل کرد



فرانک آرتا

نسل جدید شاید دیگر «ابوالفضل جلیلی» را به عنوان فیلمساز نشناسد! به همین دلیل به او باید برای فیلم‌های به نمایش درنیامده‌اش در ایران جایزه داد، البته اینکه چرا سرنوشت فیلم‌هایش تا امروز به این شکل بوده، بحث مفصلی می‌طلبد... اما حالا این فیلمساز مقیم فرانسه در حال ساخت فیلم مستند است و این بار مثل همیشه آدم‌ها و مکان‌های ناشناخته و حاشیه‌نشین مورد توجه‌اش قرار گرفته. همین مساله فرصت خوبی شد تا با او گفت‌وگو کنیم.

✎ **اصلا روزنامه «شرق» را می‌خوانید؟**

بیش از آنکه «شرق» بخوانم، می‌بینم آن لوگوی زیبایش که در پس زمینه سرخ با آن خط زیبا، به رنگ سفید نوشته «شرق» و اکثرا عکس‌های زیبایی که در میانه صفحه اولش به چاپ می‌رسد به گونه‌ای که بیانگر آن است که پشت این صفحه آدم‌های متخصص و هنرمند کار کرده‌اند. تیتراهای درشتش نیز بیشتر از روزنامه‌های دیگر به مردم و خواسته‌هایشان نزدیک است. البته این تعاریف حدودا در مورد روزنامه «اعتماد» هم صدق می‌دارد. اما «شرق» شاید به من نزدیک‌تر است. البته من نه روزنامه می‌خوانم و نه تلویزیون تماشا می‌کنم. اما وقتی از خانه خارج می‌شوم به اولین دکه روزنامه‌فروشی که می‌رسم ناخودآگاه به دنبال «شرق» می‌گردم و باز ناخودآگاه دلم می‌خواهد یک عکس خوب از عباس کوثری یا آکو سالمی را در صفحه اول ببینم. ضمن اینکه از صفحه‌بندان روزنامه هم به عنوان آدمی که کمی دراین زمینه تخصص دارم قدردانی می‌کنم. و اگر از خطاط لوگوی «شرق» هم تشکر کردم به خاطر این است که خطاط هم هستم. خبرنگارانش نیز هر وقت خبری می‌خواهند با یک سوال صحبت را شروع می‌کنند که در من انگیزه جواب‌دادن ایجاد می‌کنند. خب همین‌ها کافی نیست تا انسان تمایل به خواندن یک روزنامه پیدا کند؟ همین حالا یک چیز مهم به نظرم رسید، بد نیست بدانید یکی از دلایل نزدیکی من با روزنامه «شرق» وجه اشتراک فیلم‌های توقیفی من است. با توقیف‌های متعددی که «شرق» دچارش می‌شود، هر بار هم که به دنبالش می‌گردم به گونه‌ای نگران عدم انتشارش هستم. البته امیدوارم با حرکت جدید رئیس‌جمهور، دکتر روحانی، این تشویش برای همیشه از بین برود. انشاءالله.

✎ **این روزها مشغول انجام چه کاری هستید؟**

اگر منظور تان کار برای امرار معاشه در شش‌سال گذشته کارهایی کردم. حتی در مکانی ناشناخته به عنوان «بنا» هم کار کردم. اما اگر منظور تان از کار، به‌کارگیری توانایی‌های فردی، اجتماعی و هنری در زمینه «سینما-است» کار خاصی ندارم جز نوشتن یک فیلمنامه برای تهیه‌کنندگان ژاپنی.

✎ **بیشتر منظورم این بود که این روزها در دشت و بیابان هستید، چه می‌کنید؟**

الان دارم یک کار مستند انجام می‌دهم. در واقع دارم یک ژانر جدیدی به وجود می‌آورم.

✎ **جدی! چه ژانری؟**

یک‌جور حقیقت و واقعیت و نمایش را با هم قاطی می‌کنم.

✎ **می‌توانید بیشتر توضیح دهید؟**

قابل توضیح نیست!

✎ **چرا برای تهیه‌کننده ژاپنی، فیلمنامه می‌نویسید؟**

دلایل این است که همیشه اولین کسانی هستند که در شرایط سخت فقط احوال را می‌پرسند... و تهیه‌کنندگی مجموعه مستند «یک زندگی ساده» برای گروه مستند شبکه اول سیما که وظیفه خود می‌دانم از شبکه و مدیر گروه تشکر کنم. به قول مولانا! خنک آن قماربازی که بباخت که هرچه بودش اینماد در هیچ‌جا ا هوس قمار دیگر.

✎ **چرا همیشه شخصیت‌های داستان فیلم‌های شما و موضوعات آنان مربوط به آدم‌ها و موضوعات حاشیه هستند؟ کسانی که کمتر شناخته شده‌اند، مثل «دلبران»، «دت یعنی دختر»، «رقص خاک» و «گل یا پوچ»؟**

کلا علاقه‌مند به شناخت ناشناخته‌ها هستم. خیلی وقت‌ها توی جاده که دارم می‌روم، مثلا یک قلعه یا یک ساختمان غریب می‌بینم. بعد از یکی، دو بار که تکرار می‌شود، می‌روم سراغش تا ببینم چه‌جورجایی است. نسبت به آدم‌ها هم همین‌طور. یک‌بار توی جاده سبزوار، یک مرد مسن روستایی را که در جاده منتظر ماشین بود، سوار کردم. من با یک تهیه‌کننده ژاپنی بودم، در مسیر داشتیم با تهیه‌کننده انگلیسی صحبت می‌کردم. لحظه بعد هم به زبان فرانسه – چون یک کمی بلد هستم – تهیه‌کننده ژاپنی از من سوال کرد چرا این مرد را سوار کردی، به فرانسه گفتم از تیش خوشم آمد. احساس می‌کنم که چقدر برای بازی در فیلم خوب است. وقتی مرد روستایی خواست پیاده شود به زبان فرانسوی گفتم جوابا شدم از همراهی شما. یک‌باره مرد روستایی به زبان فرانسوی جواب داد: منم همین‌طورا جا خوردم. پرسیدم فرانسه بلدی؟ جواب داد بله. گفتم چطور؟! گفت: جوان که بودم یکی از بهترین سنگبهرای ایران بودم، فرانسوی‌ها آمدند کارم را دیدند، از من برای کار به فرانسه دعوت کردند. پنج‌سال آنجا زندگی و کار کردم... به هر شکل اینجوربه دیگر! همان وقت باخودم گفتم کاش یک روزی چنین آدمی در یکی از فیلم‌هایم بازی کند؛ خودش آن آدم می‌شود روستایی و غریبش.

✎ **شما سینما را با کودک و نوجوان شروع کردید و همچنان کودکان و نوجوانان در فیلم‌های شما نقش کلیدی دارند. در عین حال هیچ وقت خودتان را کارگردان مختص این نوع سینما نمی‌دانید. این تعارض از کجا پیش می‌آید؟**

برای رسیدن به آزادی باید مستقل بود، برای رسیدن به استقلال باید سرمایه داشت، برای رسیدن به سرمایه باید کار کرد. من از بدو نوجوانی دوست داشتم آزاد باشم. دلم می‌خواست خودم برای زندگی‌ام تصمیم بگیرم. در جامعه ما به نوجوانان که چه عرض کنم به جوانان هم آزادی نمی‌دهند، اما من می‌خواستم آزاد باشم. از ۴۰سالگی کار کردم. کارهنری، اول نقاشی، بعد خطاطی و بعد هم تابلونویسی، سرمایه خوبی به دست آوردم و مستقل شدم. اما کودک‌کی نکردم، از نظر سنی کودک بودم. اما از نظر اجتماعی آدم بزرگ. ولی آزاد شدم. بهای رسیدن به آزادی از دست دادن دوران کودک‌کی و نوجوانی بود. بعدها که بزرگ‌تر شدم و کار سینما را اختیار کردم حسرت دوران از دست رفته من را وای داشت که سوزهایی را انتخاب کنم که مربوط به نوجوانان است. من درباره نوجوانان فیلم می‌سازم نه برای نوجوان، فیلمسازی درباره نوجوانان یا فیلمسازی برای نوجوانان دو مقوله کاملا جداس؛ مثل روانشناس و روانپزشک.

✎ **به همین دلیل کتاب «تمام ایام کودک‌ام در یک چمدان گذشت» را در سال ۱۳۷۲نوشتید؟ راستی علت نگارش آن کتاب چه بود؟**

مادرم در دوران کودک‌کی هرکاری می‌خواستم انجام دهم، می‌گفت «اگه انجام بدی، تو جهنم می‌سوزی!» می‌گفتم می‌خواهم آواز بخوانم، همین جمله را می‌گفت. می‌خواستم کار سینما انجام دهم می‌گفت «فگه می‌خوای مطرب بشی» با همه این حرف‌ها همیشه در حال خواندن نماز بود. وقتی پدرم فوت کرد، فقط چادرش را روی صورتش کشید و اصلا اهلا ویاهو و سروصدا نبود. و هنگام مصیبت همیشه صبور بود. (اشک در چشمانش جمع شد) به همین دلیل فصل اول کتاب را حسی در این رابطه نوشتم. در آن زمان که خواستم کتاب را

بنویسم، یکی از دوستانم انتشارات لک‌لک را باز کرده بود و به من پیشنهاد داد کتاب بنویس. گفتم کارم کتاب نوشتن نیست. بعد گفتم اگر نوشتم، ویراستاری نکن، قبول کرد و من هم ظرف مدت سه روز کتاب را نوشتم. فصل دوم و سوم کتاب هم فیلمنامه‌هایم چاپ شد. نکته جالب این بود که همان سال «تمام ایام کودک‌ام در یک چمدان گذشت»، کتاب سال شد. من جایزه‌اش را نپذیرفتم. چون معتقد بودم که نویسنده نیستم.

✎ **یادم می‌آید سال‌ها پیش از نحوه پژوهش و چگونگی نگارش فیلم‌های مستندگونه شما پرسیدم، پاسخی که به من دادید جالب بود. گفتید به جای ساعت‌ها وقت صرف کردن در کتابخانه، شب‌ها به ستارگان نگاه می‌کنید و از آنها الهام می‌گیرید و یا درباره حافظ شیرازی نظر تان را پرسیدم، پاسخ دادید، حافظ شیرازی هنوز ناشناخته است، او حافظ چیزی است که ما هنوز به کنه آن نرسیدیم. هنوز هم آنگونه فکر و عمل می‌کنید؟**

در کشوری که ما زندگی می‌کنیم همه فکر می‌کنند بزرگند، ولی اینگونه نیست. ما گاهی در خارج از کشور برای اینکه کشورمان را به مردم معرفی کنیم، باید کلی حرف بزنیم. ما را نمی‌شناسند تا اینکه دست آخر بگوییم ما قوم پارس هستیم؛ تخت جمشید، کوروش و غیره. اما نمی‌خواهیم این را باور کنیم، من دوست دارم انسان بزرگی باشم اما نیستم، از کودک‌کی کشف کردم که هرچه کوچک‌تر شوی، بزرگ‌تر می‌شوی. عاشق نگاه کردن به آسمانم، پسرَم از ستارشناسی چیزهایی می‌داند، همیشه می‌گوید نگاه کن، آن ستاره را می‌بینی؟ فکر می‌کنی آن نور که می‌بینی چه اندازه است؟ آن نور که به عنوان ستاره می‌بینی شاید اندازه‌هایش صدها برابر کره زمین باشد، آن ستاره از چندین و چند کره تشکیل شده، در آسمانی که تو می‌بینی میلیون‌ها کره وجود دارد و تازه این آسمان اول است، ما نصف آسمان داریم و نسبت هر آسمان به آسمان دیگر مثل نگین انگشت در برابر کره زمین است. آن وقت است که انسان پی به عظمت و خلقت و کوچکی خودش می‌برد و به یاد خدا می‌افتد که می‌فرماید:ای انسان! تمام اینها را برای تو آفریدم و آن وقت است که من می‌فهمم که چقدر نادان و کوچکم. درحالی که می‌توانم چقدر دانا و بزرگ باشم و این حس حقارت در برابر پی کران خلقت و اینکه هیچ هیچ هیچم لذتی دارد که باید به شما دست دهم. آن وقت خیلی چیزها برایت بی‌ارزش می‌شود و خیلی ارزش‌ها نمایان و در آن وادی به خیلی از سئوالات پاسخ داده می‌شود. این روش مطالعاتی من بوده و هست، در خیلی از کشورها که وقتی با خبرنگاران اندیشمندان مصاحبه می‌کنم به من می‌گویند تو تحت تاثیر مثلا فلان آدمی یا از این قبیل حرف‌ها. در حالی که من بارها گفتم‌ام که جدا از کتاب‌های درسی‌ام، شاید ۵۰۰ عدد کتاب هم نخوندم‌ام. این هم یک روش مطالعاتی است؛ نگاه به آسمان در شب و دیدن کویر و سکوت کردن. به یاد محمدرضا شجریان که هرچه در سینما و تکنیک دارم از صدای ایشان است.

✎ **هنوز هم فکر می‌کنم فیلم «گال» و «رقص خاک» بهترین فیلم‌های شما هستند. خودتان چه نظری دارید؟**

من هم فکر می‌کنم بهترین و زیباترین قسمت زندگی‌ام سنین ۱۷ تا ۲۰سال بود. اما هنوز هم پس از سال‌ها تلاش می‌کنم که این‌سدام را بهتر از دوران سپری شده کنم.

✎ **بالاخره رابطه‌تان با تلویزیون خوب شده یا نه. با توجه به اینکه خاستگاه کاری تان در تلویزیون نصبح گرفته است؟**

می‌دانید که من متولد تلویزیون هستم. یعنی که اولین کارهای حرفه‌ای‌ام

برای رسیدن به آزادی باید مستقل بود، برای رسیدن به استقلال باید سرمایه داشت، برای رسیدن به سرمایه باید کار کرد. من از بدو نوجوانی دوست داشتم آزاد باشم. دلم می‌خواست خودم برای زندگی‌ام تصمیم بگیرم. در جامعه ما به نوجوانان که چه عرض کنم به جوانان هم آزادی نمی‌دهند اما من می‌خواستم آزاد باشم



سینمای ایران

بهداد در برنامه هفت:

بگذاریم تقوایی و بیضایی کارشان را انجام دهند

شرق: «حامد بهداد، با انتقاد از اقتصاد و خلاقیت سرکوب‌شده در سینمای کشور در برنامه هفت، عنوان کرد که باید فضایی فراهم شود تا افرادی مثل تقوایی و بیضایی بتوانند کارشان را انجام دهند. حامد بهداد، بازیگر سینما و تلویزیون در گفت‌وگویی که چهارم مرداد در برنامه هفت انجام داد، به بی‌دانشی منتقدان درمورد تکرار شدن یک بازیگر در نقش‌های متفاوت اشاره کرد: امروز شکبایی همان صداست و همیشه هم خودش را تکرار می‌کرد ولی مردم از حضورش در یک فیلم لذت می‌برند. مردم ما فردین را همان‌طور که بود دوست داشتند.» او همچنین با بیان اینکه یک بازیگر به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل فروش یک فیلم باشد و نوع چینش کارگردان و استفاده از یک بازیگر نیز مطرح است، از اقتصاد و خلاقیت سرکوب‌شده در سینما گله کرد و خواستار فضای مطلوب‌تر برای حضور هنرمندان برجسته شد: «همه ما پیرودین و مذهب هستیم و نمی‌خواهیم ارزش‌ها را زیر سوال ببریم اما باید فضایی فراهم شود تا افرادی مثل تقوایی و بیضایی بتوانند کارشان را انجام دهند.» همچنین در بخش دیگری از این برنامه محمود گیرلو، مجری برنامه در مورد اتفاقات اخیر «خانه سینما» صحبت کرد و با تأکید بر اینکه اهالی سینمای ایران



این‌روزها باید به بازیابی قدرت تشخیص خود برسند، گفت: «یکی از مسایلی که این‌روزها گریبان سینمای ایران را گرفته خوبدینی و غفلت از خودسازی است. بهتر است با خودسازی فتنه درونی خود را پیدا کنیم، نیاز اساسی سینمای ایران دوستی و محبت است.» مهدی قفیه، بازیگر سینما نیز که میهمان دیگر این برنامه بود، در تایید سخنان گیرلو گفت: «باید بشنیم و به رفتار خودمان نگاه کنیم. کمی به خودمان بباییم و ببینیم برای مردم چه کرده‌ام.»

✎ **چقدر امیدوار هستید که یک روزی مجموعه کارهایتان در ایران بخش شود؟**

دوران صبر و امید دیگر تمام شده. الان دیگر باید عمل کرد. انشاءالله به‌زودی تمام فیلم‌هایم را در یک پکیج در اختیار کسانی می‌گذارم که دوست دارند.

✎ **دیدگاه مخاطبان ایرانی و خارجی نسبت به فیلم‌هایتان چه تفاوتی دارد؟**

من بارها گفتم‌ام که من معروف‌ترین فیلمساز ایرانی هستم که هیچ ایرانی‌ای فیلم‌های من را ندیده است. اما کلا بنا به مسایل فرهنگی چون اکثرا ما خودمان با خودمان مساله داریم و قدرت حل آن را هم نداریم. کلا نگاهمان بر هر مقوله‌ای چه سینما، چه سیاست، چه ارتباطات، نگاهی است متفاوت با افراد دیگر کشورها. آنها همیشه در پی این هستند که خودشان را اصلاح کنند. ما به دنبال اصلاح دیگرانیم.

✎ **روزی گفته بودید:سیاه‌نمایی‌ای که در برخی فیلم‌های ایرانی، در جشنواره‌های خارجی به نمایش درمی‌آیند، خوب نیست. هنوز هم اینگونه فکر می‌کنید؟**

من فکر می‌کنم یک هنرمند با وجدان، واقعیت را باید نشان دهد. اگر دیوارمان سیاه است خب اثر هم سیاه می‌شود. اما اگر دیوارمان سفید است نباید آن را سیاه نمایش دهیم. اینکه تا یکی فیلم انتقادی بسازد بگوییم سیاه‌نمایی کرده، درست نیست. مثلا عملکرد شهبازی تهران در این سال‌ها خوب بوده. چرا هیچ‌کس تهران را کثیف نشان نمی‌دهد! چون دیوارش سفید است. اما در بخش سینمایی کشور دیوار سیاه است، نمی‌توان آن را سفید نشان داد. در زمینه جشنواره‌های خارجی هم همین‌طور. من گفته بودم که من در فیلم‌هایم سیاه‌نمایی نمی‌کنم و هیچ‌وقت هم چنین فیلمی به جشنواره نفرستادم. ولی این را هم بدانند که جشنواره‌های خارجی هم ننشسته‌اند که صرفا فیلم‌های سیاه ایرانی را نمایش دهند، اتفاقا چندبار که خودم در جشنواره‌هایی داور بودم همین که چنین فیلم‌هایی به نمایش در می‌آید، داوران می‌گویند باز هم فیلم‌های فقرهای خیالی از ایران!

✎ **فیلم‌های شما در جشنواره‌های خارجی زیادی به نمایش درآمده است. به‌طور کلی نظر تان درباره حضور بین‌المللی فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌ها چیست؟**

ما باید هنرمند اندیشمند و توانا را مسلح به دانش و تقوا و اندیشه کنیم و به جشنواره فرستیم، نه اینکه جلو فیلم‌ها را بگیریم. وقتی فیلمی خوب عمل می‌کند، فیلمسازش خوب حرف می‌زند، چرا آنها را نفرستیم! جشنواره‌های خارجی بهترین تریبون تبلیغات اندیشه است برای ما. همه که مثل ما سیاسی نیستند، در سالی که هزار نفر جمعیت می‌آید فیلم ببینند که همه به قصد سیاسی نیامده‌اند! باید شرکت کنیم منتها با دست و مغلز پر!

✎ **نظر تان درباره وقایع اخیر درباره خانه سینما چیست؟**

به نظرم برخورد با این مساله از نوع جهان‌سومی است. من مقیم فرانسه هستم و در آنجا اگر یک تعداد هنرمند بخواهند صنف تشکیل دهند مسخره می‌کنند که دولت وارد قضیه شود. آخر نهاد صنفی چه ربطی به دولت دارد!

✎ **تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی این روزها در کشور را چگونه تحلیل می‌کنید؟ به نظر شما چه تأثیری روی فرهنگ و هنر، به خصوص سینمایی‌گذار؟**

هروقت تاثیر گذاشت، می‌گویم!

میزانسن

درباره فیلم چه خوبه که برگشتی

ویرانی خودخواسته



سیدمحمدرضا فهمیزی

«چه خوبه که برگشتی» در کارنامه فیلمسازی، با نزدیک نیم سده فعالیت هنری و ساخت ۲۱ فیلم، ادامه روندی نزولی است که از سال ۱۳۷۸ با فیلم «میکس» آغاز شد. تنها دستاورد فیلم‌های این دوره بر باد دادن اعتباری بود که طی سال‌ها، دره ذره جمع شده بود و «مهرجویی» را قطعاً در جایگاه یکی از نام‌های ماندگار تاریخ سینمای ایران قرار می‌داد که نه تنها فیلم‌هایش همواره (غیر از چند استثنا) مورد ستایش منتقدان قرار می‌گرفت بلکه در گیشه هم با استقبال خوب عامه تماشاگران مواجه می‌شد. اما در این دوره اخیر با هر فیلمی با سرعت بیشتری به درون چاه ویل ناکامی و فراموشی سقوط می‌کند.

بی‌تردید مهم‌ترین دلیل این سقوط آزاد عاملی است که تا پیش از آن، مهم‌ترین نقطه قوت آثارش بود یعنی: فیلمنامه. به‌نحوی که بیشترین سیمرخ بلورین جشنواره فجر را در این رشته او برده بود. شخصیت‌های سطحی و تک‌بعدی (هر دو نقش حامد بهداد در نارنجی‌پوش و این فیلم)، شخصیت‌پردازی‌های ضعیف و بی‌منطق، شعارهای خیلی سطحی و رو (اهمیت حفظ محیط‌زیست در نارنجی‌پوش و نگهداری از پدر و مادرهای سالخورده در طهران، تهران، داستان‌های بی‌ررق و کلیشه‌ای، استفاده افراطی و بی‌منطق از دوربین روی دست، دیالوگ‌های ضعیف و... از مهم‌ترین مولفه‌های مشترک فیلمنامه‌های این دوره از کارهای مهرجویی است.

به‌علاوه، دیگر از آن دقت و استحکامی که در میزانسن و کارگردانی شاهکارهایی همچون: دایره مینا، درخت گلابی، هامون، اجارنشین‌ها و سارا، شاهدش بودیم کوچک‌ترین نشانه‌ای دیده نمی‌شود. کلا کج‌جور بی‌قیدی در همه ابعاد (فیلمنامه، کارگردانی، بازیگری و...) ویژگی اصلی تمام فیلم‌های این دوره او را (با تفاوت‌هایی اندک) تشکیل می‌دهد. البته برخی از هواداران افراطی مهرجویی شاید این دگرگونی در فیلم‌های سال‌های اخیر او را ناشی از حاکمیت دیدگاه «خیام‌آوران» به زندگی و هستی، بر ذهن او بدانند (همچون بیتی از خیام که در آغاز این فیلم آمده است) اما شاید آنها یک نکته را فراموش کرده‌اند که خیام پیش از آنکه شاعر باشد ریاضیدان و ستارشناسی بسیار برجسته بود بنابراین با دیدگاه او به دنیا نگریستن هرگز به معنی بی‌برنامه زنگی کردن نیست و بالطبع آن دلیلی بر آشفتگی همه‌جانبه فیلم‌های این دوره اخیر مهرجویی هم نمی‌تواند باشد.

«چه خوبه که برگشتی» هم گام بزرگ دیگری در ادامه سیر فقرهای سال‌های اخیر فیلمساز کهنه‌کار ماست. فیلم، ماجرای دیدار دوباره دو دوست قدیمی پس از ۲۰ سال است که یکی از آنها از خارج بازگشته است و به‌وجودآمدن اختلاف و دشمنی بین آنها بر سر تصاحب شینی عتیقه، شبیه سینه‌های فضایی، که در ادامه رقابت عشقی بر سر بدست‌آوردن دل دختری به نام «حوری» هم آن را تشدید می‌کند.



داستان یک‌خطی فانتزی ساده‌ای که به نوعی مانند کارهای اصغر فرهادی درباره ازهم‌گسیختگی و فروپاشی زندگی بخشی از طبقه متوسط است با برخلاف آن، ساختار به شدت آشفته و وارفته‌ای دارد. البته شاید درست‌تر این باشد که بگوییم اصلا ساختاری ندارد و هیچ‌چیز سر جای خود نیست.

از سویی فیلم ظاهرا روایتگر ماجرای کمیک است اما کمدی آن نه از نوع آثار کمدی کلاسیک است نه کمدی بزن بکوب، نه طنز است نه فانتزی و نه رئال. در عین اینکه از هر کدام اینها مایه‌هایی را در خود دارد. از سویی دیگر، داستان آشکارا کشتش لازم را برای یک فیلم بلند سینمایی ندارد. بنابراین این مهرجویی سعی کرده ریتم کند فیلم را که طبیعتا نتیجه این نقیصه خواهد بود با استفاده از شوخی‌های بی‌تکم بعضا از جنس شوخی‌های فیلم‌های ششونه نخم‌مرغی، داستان‌های فرعی بی‌م‌زای مانند ماجرای بشقاب‌پرنده و استفاده از ستاره‌ها برای تضمین فروش فیلم (که هدف اصلی مهرجویی در فیلم‌های اخیرش است) پر کند. ستاره‌هایی که بعضا بازی‌های بسیار ضعیفی هم از خود ارایشه می‌دهند از جمله حامد بهداد که صرف‌نظر از اینکه اصلا هیچ تناسبی با این نقش نداشت نشانه‌ای از هنر و خلاقیت در بازی رها و کنترل‌نشده‌اش به چشم نمی‌خورد و این ناتوانی بهداد با توجه به اینکه در مقابل مطرح‌ترین بازیگر کمدی این روزهای سینمای کشورمان (که تنها نقطه قوت فیلم هم هست) قرار گرفته بود بیشتر هم به چشم می‌آمد. پرداختن به مفهوم سنگ‌رمانی در این فیلم، در راستای گرایش مهرجویی به شیعه‌فران‌های شرقی است که پیش‌تر در نارنجی‌پوش هم این دغدغه را با توجه به فنگ‌شویی (که به صورت خیلی سطحی و با مطالعه دو ساعته یک کتاب اساس تحول شخصیت اصلی قصه می‌شود) دیده بودیم. اما معلوم نیست علاقه حوری به این مساله واقعا چه اهمیت و نقشی در داستان دارد. به‌عبارت دیگر اگر حوری به سنگ‌رمانی علاقه‌ای نداشت چه لطمه‌ای به داستان می‌خورد.

آشفتنگی کارهای اخیر مهرجویی را آندای واکنشی از سوی او به سخت‌شدن شرایط فیلمسازی و پرداختن به دغدغه‌هایش (به ویژه پس از اتفاقاتی که برای سننوری افتاد) می‌دانند. سخنان اخیر او هم در رسانه‌ها مبنی بر اینکه مثل نجاری شده است که هر سفارشی را بدهند می‌سازد این گمان را تقویت می‌کند. اما حتی اگر این فرض را هم یقینا درست بدانیم باز نمی‌تواند دلیل محکمی بر گرایش یکی از پایه‌گذاران موج نوی سینمای ایران از ساخت فیلم‌های روشنفکرانه‌ای همچون: گلو، پستچی، هامون، بانو و... به سینمای فیلمفارسی یا کارهای اخیرش باشد. مهرجویی تنها فیلمسازی نبود و نیست (چه در دنیا چه در ایران) که به هر دلیلی امکان پرداختن به دغدغه‌هایش را پیدا نمی‌کند. او می‌توانست دیگر فیلم‌سازان را لطمه‌ای به جایگاه رقیعی که در طول سال‌ها با سختی آن را به دست آورده بود نخورد. اما به‌جای این کار، او بدترین انتخاب ممکن را انجام داد. یک ویرانی خودخواسته.